

هوالمعطے

چرا ایران عقب ماند؟

رمز توسعه نیافتگی ایران از زبان ده نظریه پرداز توسعه

جلد چهارم

محسن رنانه • مروری بر ده دیدگاه

دکتر مجتبی لشکر بلوکی

1

2

در جلد اول کتاب (لینک دانلود)

- دکتر زیبا کلام برای ما توضیح داد که بی آبی، زندگی عشایری و ایلی، حمله مغول، خاموشی چراغ علم، مقدس پنداری حاکمان و حکومت و ... را می توان جزء ریشه های وضعیت نامطلوب ایران دانست.
- دکتر سریع القلم توسعه نیافتگی ما را نتیجه خلیات و شخصیت دیرپای قبیله ای، عشیره ای، تبعیتی و استبدادی ماست. همچنین عدم اجماع نخبگان فکری و ابزاری می دانست
- دکتر داوری اردکانی نیز نبود خرد توسعه گرته برداری ناشیانه از مظاهر توسعه، میل به توسعه بدون اراده توسعه، در اولویت نبودن توسعه توسط حکومت را از موانع توسعه یافتگی می دانست.

و در جلد دوم (لینک دانلود)

- دکتر کاظم علمداری معتقد بود شیوه تولید سرمایه دارانه، مناسبات فئودالیسم و مشکل حقوق مالکیت شخصی را ریشه عقب ماندگی ما می داند.
- دکتر حسین عظیمی نگاه مکانیکی به فرآورده های توسعه (و نه ریشه های آن) و برنامه ریزی جامع (به جای برنامه ریزی هسته های محدود توسعه آفرین) را درد ما می دانست.

○ **استاد رضاقلی** با بررسی عمیق ادبیات و تاریخ و جغرافیای ایران، فرهنگ و نهادهای غارتی را علت می‌داند.

در جلد سوم (لینک دانلود)

○ **دکتر همایون کاتوزیان** نظریه استبداد ایرانی که ریشه‌های عمیق تاریخی و جغرافیایی دارد را مطرح کرد و از انقطاع تجربه، جامعه کوتاه مدت و کلنگی و شاه‌خدایی سخن گفت.

○ **دکتر محمد فاضلی** برای ما افسانه پیل و پراید، حکومت بی ظرفیت، بروکراسی ضعیف و برخورد با بخش نرم سخت توسعه را توضیح داد.

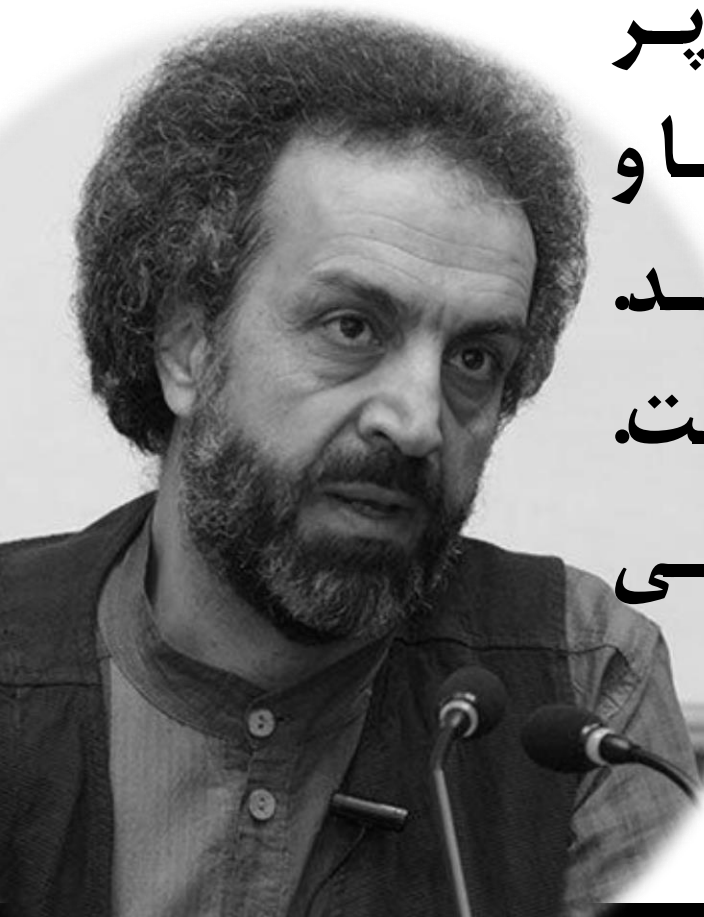
○ **دکتر مقصود فراستخواه** از خلیقات ایرانیان که برآمده از نهادهای تاریخی هستند گفت و از کمبود کنشگران مرزی.

در این جلد به عنوان حسن ختام دیدگاه‌های دکتر رنانی را با هم مرور می‌کنیم و بعد بررسی می‌کنیم که بعد از مرور این ده دیدگاه، آیا می‌توان به این سوال که چرا ایران عقب ماند یک جواب شسته و رفته بدهیم؟

چرا پیش نمی‌رویم؟
محسن رنانه پاسخ‌ها متفاوتی دارد

دیدگاه دهم

دکتر محسن رنانی استاد اقتصاد است. او جزو
معدود افرادی است که نه تنها پژوهشگر
توسعه است، که کنشگر توسعه نیز هست.
نه فقط کلید واژه توسعه در نوشته هایش پر
رنگ است که در اقدامات و کنش ها و
تعاملاتش نیز عطش توسعه موج می زند.
توسعه برای او یک دغدغه آکادمیک نیست.
یک وظیفه اخلاقی و یک پروژه شخصی
است.



جامعه بی رویا

- تفاوت اصلی انسان و سایر موجودات زنده، قدرت داستان پردازی و ظرفیت رویا اندیشی اوست. انسان قدرت داستان پردازی و تخیل و قصه گویی و مهم تر از آنها قدرت رویا پردازی [چشم انداز پردازی] دارد.
- رویا یعنی این که انسان بتواند زنجیره‌ای از مفاهیم واقعی و ملموس، و انتزاعی و ناملموس، و حتی موهومی را به هم گره بزند و از آنها قصه‌ای خواستنی یا ناخواستنی درست کند.
- در واقع **انسان بی رویا، انسانی بی سرنوشت است:** سرگردان و معلق و بی معنا. رویا به فرد معنا می‌دهد، انگیزه می‌دهد، اراده می‌دهد و انرژی می‌دهد. همه معنایی که در زندگی ما وجود دارد. **جامعه بی رویا هم جامعه آشفته و بی سرانجامی است.** تنها جوامعی توسعه می‌یابند که رویا دارند. رویا یعنی افق مشترک، درد مشترک، امید مشترک، انگیزه مشترک و انرژی مشترک
- و البته هر جامعه‌ای به تعداد محدودی و حداقل یک «رویای جمعی معنابخش» یا «رویای جمعی وحدت‌بخش» نیاز دارد که همه رویاهای جمعی دیگرش را جهت بدهد و معنی کند. رویاهای جمعی، معنی و انرژی و امید می‌دهند. اما تنها یک رویای جمعی معنابخش است که «وحدت آفرین» است و همه انرژی‌های جمعی را به سوی یک نقطه متمرکز می‌کند. **به چنین رویایی، «رویای ملی» می‌گوییم.**

اما ما ایرانیان اکنون کدام رویای ملی وحدت بخش و معنی‌بخش را داریم؟

○ می‌خواهیم تمدن هخامنشیان را احیا کنیم؟

○ می‌خواهیم مدینه نبوی بسازیم؟

○ می‌خواهیم حکومت علوی داشته باشیم؟

○ می‌خواهیم ژاپن اسلامی بشویم؟

○ می‌خواهیم یک جامعه عادلانه بسازیم یا یک جامعه دموکراتیک؟

○ یا می‌خواهیم به حکومت سلطنتی بازگردیم؟

واقعیت اینست که **دیرزمانی است که ایرانیان رویای ملی معنا بخش ندارند؛** و تا زمانی که رویای ملی نداشته باشیم سخن گفتن از توسعه بی‌معنا خواهد بود. از نظر من یکی از شروط اولیه توسعه‌خواه بودن حکومت این است که اجازه بدهد جامعه دست به تولید انبوه رویا بزند و هم خودش اراده و برنامه برای خلق، حفاظت و تکثیر بی‌شمار رویای جمعی در سطوح مختلف ملی، منطقه‌ای، محلی و حرفه‌ای را داشته باشد و مهم‌تر از همه این که بتواند دست‌کم یک رویای ملی معنی‌بخش و وحدت‌آفرین، خلق کند.

○ در واقع **شکل دادن به یک رویای جمعی از پرتاپ موشک به فضا، هم مهم‌تر است و هم سخت‌تر.** موشک را می‌توان با پول نفت و سرهم کردن قطعاتی که از خارج به صورت قاچاقی خریداری شده به کمک چند مهندس، به فضا پرتاپ کرد؛ اما ساختن رویای جمعی کاری بسیار ظریف است و نیازمند آنست که نخست، مردم به حکومت اعتماد داشته باشند و سپس حکومت بتواند بخش بزرگی از جامعه را به گونه‌ای مدیریت کند که بتوانند در یک همکاری جمعی بلندمدت، با صبر، خوش‌بینی، اعتماد، گفت‌وگو، هم‌شنوی و مشارکت عقلانی و اخلاقی، یک رویای جمعی را شکل بدهند و متأسفانه حکومت هم فاقد چنین مهارتی است و هم دغدغه‌ای برای آن نداشته است.

○ حکومت دیگر حتی در حوزه‌های ساده‌ای مثل رانندگی، ورزش، محیط زیست و آموزش هم دیگر نمی‌تواند رویای جمعی خلق کند. به خاطر همین ناتوانی است که در سالهای اخیر رفتار حکومت تکانشی و واکنشی شده است، یعنی در دو دهه اخیر حتی اگر جامعه خودش بکوشد یک رویای جمعی خلق کند حکومت آن را تخریب می‌کند و رویای جامعه را آشفته می‌سازد. **در واقع سالهاست که حکومت ما «ضد رویا» شده است.** چرا که می‌خواهد رویاهای ساختگی خودش را به رویای ملی تبدیل کند ولی مردم مقاومت می‌کنند و رویاهای حکومت را نقش بر آب می‌کنند؛

اينان هنوز نمے دانند
کہ با سواد بودن يعنے
داستان هاک پيشترک
بلد بودن ولے فرهيخته
بودن يعنے روياهاک
پيشترک داشتن

جامعه، پے رویا؛ جامعه، فرار و هجوم!

- جامعه بی رویا نشانه اش و محصولش فرار است و هجوم.
- فرار به هر کجا بشود و هجوم به هر چه می‌شود. فرار به سوی مهاجرت، هجوم به سوی مواد مخدر؛ فرار از دین و سنت‌ها، هجوم به انواع عرفان‌های نو؛ فرار از ازدواج و فرزندآوری، هجوم به سکس و شراب؛ فرار از رسانه‌های رسمی، هجوم به تلگرام و اینستاگرام، فرار به سوی افسردگی و خودکشی، هجوم به سوی شورش و تخریب.

○ این **دستاورد حکومتی است که نه خودش توان ساختن رویای جمعی دارد و نه اجازه می‌دهد جامعه رویاهای جمعی بسازد.** بنابراین هر گاه جامعه‌ای وارد خشونت شود یکی از احتمالات جدی این است که رویاهایش تمام شده است. اصولاً وقتی وضع موجود قابل تحمل نباشد و هیچ روزنه‌ای هم برای تغییر نباشد، و همه رویاها هم تخریب شده باشند، خشم و خشونت جای آنها را می‌گیرد. خشونت سیاهان آمریکا برای همین است که جمعیت رنگین پوست، برای خودش رویای جمعی سراغ ندارد، یعنی نظام سیاسی و حقوقی آمریکا راه را برای شکل‌گیری رویاهای جمعی آنان بسته است. در واقع مرگ جورج فلویید به دست پلیس آمریکا، بهانه‌ای بود و فرصتی بود که سیاهان این سیستمی که در آن رویای وحدت بخش ملی برای سیاهان وجود ندارد را به آتش بکشند.

فقدان توانایی گفتگو

- اصلی‌ترین شاخص توسعه یافتگی جامعه، عمق و گستردگی «مهارت گفت‌وگو» در یک جامعه است.
- تقریباً تمام ویژگی‌های غیر مادی که ما برای توسعه یافتگی بر می‌شمریم بدون وجود مهارت گفت‌وگو شکل نمی‌گیرند. یعنی از مدرن سازی جنبه مادی زندگی و گسترش فناوری مدرن در تولید که بگذریم، تقریباً همه ویژگی‌های فکری و الگوهای رفتاری و ارزش‌های اخلاقی و فرهنگی که برای توسعه یافتگی بر می‌شمریم، بدون وجود مهارت گفت‌وگو در جامعه، امکان تحقق ندارند.
- گفت‌وگو چنان نقش کلیدی دارد که شاخص توسعه‌خواه بودن یک فرد، بویژه مقامات سیاسی، را سه چیز می‌دانم:
 - داشتن مهارت عملی در گفت‌وگو
 - داشتن آمادگی ذهنی و روانی برای گفت‌وگو
 - و تلاش جدی برای تحقق گفت‌وگو

فقدان توانایی گفتگو

○ گفت‌وگو، فرآیندی است که در آن طرفین گفتگو باید دست‌کم ده ویژگی داشته باشد تا در پایان، هر دو طرف از گفت‌وگو راضی باشند:

- توانایی گوش دادن فعال (فقط نشنویم بلکه عمیقاً گوش بدهیم)؛
- توانایی سخن گفتن محترمانه؛
- توانایی ابراز خویش یا سخن گفتن صادقانه (صاف و رو راست و بدون پیچیدگی سخن گفتن)؛
- توانایی پذیرندگی و آموزندگی (به مثابه کسی که نیازی به یادگیری از دیگران ندارد گفت‌وگو نکنیم)؛
- توانایی داشتن ذهنی گشوده و باز نسبت به دیدگاه دیگران (حق را در انحصار خودمان ندانیم)؛
- توانایی صبر در شنیدن و آرامش در بیان نظر؛
- توانایی تعلیق ذهنی (گوش دادن بدون پیش‌داوری و توقف موقت دادن به باورهای قبلی‌مان)؛
- توانایی همدلی و جانبداری سازنده (به طرف مقابل فرصت بدهیم تا مقصودش را توضیح بدهد)؛
- توانایی جویندگی (همواره در جست‌وجوی دانستن بیشتر باشیم)؛
- توانایی ناظر بودن (خودآگاه بودن در طول گفت‌وگو، بر پیچ‌های درونی غلبه کردن و ...).

فقدان توانایی گفتگو

- معتقدم **بدون تقویت توانایی گفتگو در یک جامعه، آرزوی توسعه آرزویی محال است.**
- اقتصاددانان توسعه برای «شرایط آستانه‌ای توسعه»، یعنی شرایطی که تا در جامعه‌ای محقق نشود اصولاً موتور توسعه روشن نخواهد شد و قطار یک جامعه روی ریل توسعه قرار نخواهد گرفت، ویژگی‌های متعددی ذکر کرده‌اند. وقتی به این شرایط نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که همه آنها نیازمند وجود یک مهارت اصلی در جامعه است و آن «مهارت گفت‌گو» است.
- و مرادم از گفت‌وگو، حرف زدن یا «اختلاط» نیست. گفت‌وگو، مجادله و مناظره و بحث هم نیست. گفت‌وگو یک دادوستد زاینده، اخلاقی، عقلانی و همسطح است.
- اکنون می‌گویم اصلی‌ترین معضل اجتماعی که مانع مهمی برای شکل‌گیری شرایط آستانه‌ای توسعه در کشور ما شده است و باعث شده که ما حتی نتوانیم از سایر مواهب و فرصت‌های تاریخی مان (مثل نفت، انقلاب و ...) نیز برای توسعه بهره ببریم، همین ناتوانی در گفت‌وگو است. **توسعه یعنی افزایش تدریجی توانمندی یک جامعه برای گفتگوی اخلاقی و عقلانی درباره همه چیز.**

روح سلطه پذیر و سلطه گر

- این تصاویر در ایران برای همه ما آشناست: به ناوایی می‌رویم، با فروتنی درخواست چند عدد نان می‌کنیم و معمولاً هم به نانوا نمی‌گوییم نان را برای من با چه کیفیتی بپز (کاملاً برشته، یا نیمه‌برشته یا سفید یا خمیر). هرچه از تنور درآمد بر روی چشم می‌گذاریم و پولش را می‌پردازیم و می‌بریم.
- وقتی به مطب پزشک می‌رویم خیلی فروتن می‌نشینیم تا پزشک از ما سؤال کند و اگر یکی دو تا سؤال داشته‌باشیم با کلی شرمندگی می‌پرسیم و جرات هم نمی‌کنیم از پزشک بپرسیم فلان قرص برای کدام مشکل من است و فلان آمپول برای چه بود و آیا با توجه به اینکه فشار خون دارم، فلان دارو برای من ضرر ندارد؟
- وقتی به شهرداری می‌رویم خیلی مودب و سربه‌زیر درخواست خود را می‌گوییم و اگر مهندس شهرساز درخواست ما را رد کرد اغلب نمی‌پرسیم به استناد کدام آیین‌نامه یا کدام مصوبه؟ بلکه باز با فروتنی می‌گوییم حالا شما یک لطفی بکنید این کار را حل کنید.

روح سلطه پذیر و سلطه گر

○ تصاویری از این دست در ساعت به ساعت زندگی ما ایرانیان قابل مشاهده است. **البته متقابلاً من هم که در نانوائی و مطب و شهرداری سربه‌زیر و فروتن هستم، در موضع شغلی خودم، حکومت می‌کنم؛** یعنی اگر فرضاً اپراتور تلفن اداره‌ای هستم، وقتی فردی تماس بگیرد و بیش از یکی دو سوال بپرسد، جواب سربالا می‌دهم و تلفن را قطع می‌کنم.

○ اینها همه تصاویر جامعه‌ای است که افرادش انباشته از خوی و رفتار سلطه‌گری و دیکتاتوری هستند. در چنین جامعه‌ای همه افراد در هر موقعیتی در اغلب موارد محکوم و در موضع دست پایین هستند و فقط در یک مورد (جایی که مرتبط با شغل و مسئولیت خودشان است) حاکم و در موضع بالا هستند.

○ بنابراین **در جامعه سلطه‌گر، افراد در همه موارد محکوم و سلطه‌پذیرند و در یک موضع، حاکم و سلطه‌گر و چنین می‌شود** که روح سلطه‌گری و سلطه‌پذیری در همه زندگی ما رسوخ می‌کند. چنین جامعه‌ای اگر هفته‌ای یک انتخابات هم برگزار کند، دموکرات و آزادمش نیست. در چنین جامعه‌ای انتخابات بیشتر به یک نمایش می‌ماند و البته حاکمانش در انتخابات دخالت می‌کنند و کسی هم نمی‌تواند آنها را به دادگاه بکشاند.

روح سلطه پذیر و سلطه گر

○ بنابراین دموکراسی واقعی ربطی به انتخابات ندارد. انتخابات فقط یکی از شیوه‌های تجربه‌شده گردش قدرت سیاسی است؛ دموکراسی واقعی، آن مناسباتی است که در بین ما رواج دارد. یک پادشاه غیرمنتخبِ پاسخگو (مثل امپراتورهای ژاپن)، قطعاً دموکرات‌تر از ژنرالی است که با انتخابات فرمایشی سرکار آمده باشد (مثل ژنرال السیسی در مصر).

○ همه روابط در سطح جامعه یک‌طرفه و سلطه‌گرانه است. یک جایی این رابطه باید شکسته شود تا این روابط سلطه‌گرانه از بین برود و مسیر‌هایی به سمت توسعه باز شود.

○ در سطح مقامات سیاسی و جامعه نیز غیرممکن است زیرا این مقامات نیز با همین ساختار پرورش یافته‌اند و در همین خانواده‌ها رشد کرده‌اند و امکان تغییر آنها وجود ندارد و تنها باید منتظر تغییر نسل سیاسی باشیم اما در نظام آموزش چنین تغییری ممکن است. فقط عزم، تعهد و صبر می‌خواهد. **چه اشکالی دارد که معلمان به جای مشق شب، «موضوع شب» یا «قصه شب» داشته باشند و فردای آن روز همه دانش‌آموزان و معلمان با یکدیگر در رابطه با یک موضوعی گفت‌وگو کنند.**

نقطہ رھایے بخش
برای حرکت بہ سمت
توسعه، شکستن
چرخہ سلطہ گر و
سلطہ پذیر و بہ ویژه
در خانہ و در مدرسہ
است.

ضعف در عقلانیت جمعی (فرا تر از عقل فردی)

○ یک انسان که به تنهایی در یک جزیره زندگی می‌کند با قوه عقل خود می‌تواند نیازهای خود را مدیریت و تأمین کند و زندگی خود را بسامان کند. اما وقتی زندگی اجتماعی شکل گرفت دیگر عقل که یک توانایی کاملاً شخصی است نمی‌تواند مسایل را حل و فصل کند، بلکه یک قوه محاسبه‌گر دیگر که حاصل تعامل اجتماعی انسان‌هاست شکل می‌گیرد که نام آن را «عقلانیت» می‌گذاریم. این قوه عقلانیت است که برای سامان دادن روابط و مناسبات و تعاملات بین افراد، ابزارهایی به نام «ارزش» و «هنجار» می‌سازد و به کار می‌برد. بر این اساس است که می‌گوییم عقلانیت یک پدیده اجتماعی و تاریخی است. بی‌گمان عقلانیت متکی به عقل است، اما متمایز از آن است.

○ وقتی از عقلانیت صحبت می‌کنیم منظورمان عقل (توانایی یک شخص برای منطقی فکر کردن و استدلال کردن) نیست.

○ عقلانیت، وجهه اجتماعی دارد. انسان‌ها در اجتماع و با یادگیری از رفتارهای دیگران و تعامل با انسان‌های دیگر دیگران در می‌یابند که چگونه تنظیم رابطه کنند. به کسب و کار بپردازند، چگونه ازدواج کنند و چگونه مدیریت کنند تا موفق‌تر و کارآمدتر عمل کنند. این وجه اجتماعی عقلانیت است.

ضعف در عقلانیت جمعی (فرا تر از عقل فردی)

○ گذشتگان تجربه‌های پر هزینه‌ای را پشت سر گذاشتند و دریافتند که برای کاهش هزینه آن تجربه‌ها، روش خاصی را در انجام برخی کارها دنبال کنند و اکنون آن روش‌های خاص به نهادها (سنت‌ها یا آداب و رسوم خاص تبدیل) شده است و ما امروز از آنها تبعیت می‌کنیم. این بدان معنی است که تجربه عقلانی گذشتگان اکنون به صورت سنت به ما منتقل شده است، این همان وجه تاریخی عقلانیت است. محصول عقلانیت گذشتگان به صورت رویه‌ها، سنت‌ها و قواعد بازی وارد زندگی ما می‌شوند و ما می‌آموزیم که از آن رویه‌ها پیروی کنیم.

○ عقلانیت به معنی توانایی جمعیِ جهل‌گریزی، توانایی تخیل‌گریزی، توانایی توهّم‌زدایی، توانایی خرافه‌زدایی، توانایی سنت‌زدایی، توانایی عبور از تقدیرگرایی، توانایی جایگزین کردن آموزه‌های علمی به جای آموزه‌های سنتی و توانایی رفتارهای جمعی مبتنی بر علم به جای رفتارهای سنتی و عاطفی در روابط اجتماعی و تنظیم مناسبات جمعی است.

ضعف در عقلانیت جمعی (فرا تراز عقل فردی)

○ در واقع عقل، قوهای مختص به «افراد انسانی» است (که حیوان فاقد آن است)، اما عقلانیت مهارتی است مختص به «جامعه انسانی»، یعنی انسان در جامعه به عقلانیت می‌رسد. در واقع عقلانیت مهارتی است که در جامعه انسانی تحقق می‌یابد. یک فرد به خاطر حضورش در سیستم اجتماعی است که به عقلانیت دست می‌یابد است، نه به دلیل وجودش به عنوان یک موجود انسانی منفرد در خلقت.

جامعه‌ای می‌تواند رو به توسعه بگذارد که وارد فرآیند عقلانیت شود، یعنی داشتن عقل فردی کفایت نمی‌کند. این آن تفاوت اصلی است که خط حائل میان توسعه‌یافتن و توسعه‌نیافتن را آشکار می‌سازد.

علم خریدنی است ولی عقلانیت نه!

○ توسعه از نقطه‌ای آغاز می‌شود که «علم» به موتور رشد جسمی تمدن و «عقل» به موتور رشد روحی تمدن تبدیل می‌شود. در کشورهای که این دو موتور هماهنگ با هم کار کنند توسعه به صورت طبیعی و درونزا شکل می‌گیرد.

○ تجربه ایران و کشورهای عربی همسایه نشان می‌دهد که **به کمک نفت، موتور علم را روشن کردیم و جسم تمدنی خویش را شدیداً رشد دادیم، اما موتور عقل روشن نشد؛ علم و فناوری را می‌توان وارد کرد اما عقل وارد کردنی نیست.** عقلانیت باید توسط هر ملتی و در داخل خودش تولید شود و دقیقاً به همین خاطر که عقلانیت هر ملیت منحصر به فرد خودش است، مسیر توسعه هر کشوری نیز مسیر منحصر به فرد خودش است. آن بخشی از عقل که در دانشگاه‌ها به کار گرفته می‌شود بخش کوچکی از کل عقلانیت یک جامعه است. بخش اعظم عقلانیت یک جامعه در خارج دانشگاه و در بستر زندگی مردم شکل می‌گیرد؛ همان بخشی که نهایتاً به عقلانیت جمعی تبدیل می‌شود.

○ تجربه ما و کشورهای عربی همسایه از این دست است. پول نفت بود، پس علم و فناوری را وارد کردیم؛ **اما عقلانیت جمعی مدرن خریدنی نبود،** باید تولید می‌کردیم؛ ولی تولید کننده‌اش، یعنی فیلسوفان و روشنفکران را نداشتیم.

○ اگر در یک عبارت بخواهم بگویم که ایرانیان چرا توسعه نیافته‌اند، باید پاسخ را در این عبارت جست و جو کرد که «ما جامعه بی کودکی هستیم». در واقع جامعه ایرانی، جامعه فاقد کودکی بوده است و به همین علت فرایند توسعه در جامعه ما شکل نگرفته است، ما ایرانیان از نوزادی به پیری رسیده ایم.

○ **حاکمان ما از میان مردم ایران برآمده‌اند و توانایی‌های آنان نیز فراتر از توانایی جامعه ای که از آن برآمده اند نیست.** در فرآیند توسعه، مجموعه ساختار و توانمندی‌های ذهنی تعیین کننده است. در واقع مسأله اصلی در فرآیند توسعه در ایران این بوده است که ما نیروی انسانی توسعه‌خواه به اندازه لازم و کافی در اختیار نداشته‌ایم. چرا؟

○ **چون ما درباره بیش از ۸۰ درصد از ظرفیت کودکانمان (که از تولد تا ۷ سالگی شکل می‌گیرد)، رسماً هیچ برنامه‌ای نداریم** و این ظرفیت به طور خودبه‌خودی و تصادفی در ارتباطات مختلف کودک با محیط به صورت غیر جهت‌دار شکل می‌گیرد. این که پدر و مادرشان کی باشد، کجا ساکن باشند، بچه‌های اطرافشان چگونه باشند، شغل پدرشان چه باشد، مهد کودک بروند یا نه و مربی مهدشان چه رفتاری داشته باشد و نظایر این‌ها به طور تصادفی شخصیت کودک ما را شکل می‌دهد.

○ به جد معتقدم ما ملتی هستیم که در کودکی متوقف شده‌ایم. چون به توانمندسازی کودکانمان بی‌توجه بوده‌ایم، هم از طرف خانواده و هم از طرف حکومت‌ها، کودکی ما به بازی گرفته شده است، توانایی‌هایمان در حد کودکی باقی مانده است و اکنون که بزرگ شده‌ایم جامعه‌ای هستیم که همچنان رفتار کودکانه‌ای داریم. همان‌گونه که کودک با یک آب‌نبات شاد می‌شود، ما نیز با منافع اندکی راضی و به وعده‌های ساده‌ای فریفته می‌شویم. صبور نیستیم، گفت‌وگو نمی‌دانیم و به اندک اختلافی یا قهر می‌کنیم یا بازی را به هم می‌زنیم.

○ در واقع همه شواهد حاکی از آن است که **برای کودکان در دوره صفر تا ۷ سالگی سه نهاد «خانواده»، «مدرسه» و «حکومت» برنامه‌ای نداشته‌اند.** یعنی ما به دلیل «جهل والدین»، «غفلت معلمان» و «جاه‌طلبی سیاست‌مداران» جامعه‌ای هستیم که هیچ افق و برنامه و راهبردی برای کودکانمان نداشته ایم در واقع ما «جامعه‌ی بی‌کودکی» هستیم.

○ در حالی که همه ویژگی‌های لازم برای توسعه مانند «رواداری» (که امری ذهنی است) و «مدارا» (که امری اجتماعی است)، «قانون‌پذیری»، «صبر»، «ریسک‌پذیری»، «خلاقیت»، «تنوع‌طلبی»، «توانایی همکاری جمعی و مشارکت اجتماعی»، «گفت‌وگو» را باید در کودکی بیاموزیم.

نتیجه: ضعف مشارکت عقلانی مستمر سازمان یافته

- فقدان توانایی گفتگو، بی‌کودکی و بی‌رویایی و ضعف عقلانیت جمعی تبعاتی نیز دارد.
- جامعه ایران مهارت کافی در گفت‌وگو و هم‌شنوی و همکاری و مشارکت ندارد، در شکل‌دهی به رویاهای جمعی بسیار ضعیف عمل می‌کند. بی‌جهت نیست که در طول تاریخ پس از مشروطیت از تاسیس بنگاه‌های بسیار بزرگ و بسیار بلندمدت در بخش خصوصی عاجز بوده‌ایم؛ و هیچگاه احزاب فراگیر ماندگار نداشته‌ایم؛ و هیچ خیریه‌ی غیرحکومتی که در سطح ملی شعبه داشته باشد نداشته‌ایم.
- ساختن رویاهای جمعی و آینده‌مشترک نیازمند مشارکت عقلانی سازماندهی شده است. و تحقق این سه شرط خیلی ویژگی‌های روانی، اخلاقی و رفتاری می‌خواهد. به همین خاطر، هجوم به سوی کمک در زلزله، مشارکت محسوب نمی‌شود چون عقلانی نیست بلکه احساسی است، مستمر نیست بلکه کوتاه مدت و چند روزه است، و سازماندهی شده هم نیست. در یک کلام، ما ملت توده‌واری هستیم؛ اگر زلزله شود هجوم می‌بریم، در انتخابات هجوم می‌بریم، در انقلاب هجوم می‌بریم، در شورش هجوم می‌بریم، در جنگ هجوم می‌بریم، برای زنده باد/مرده باد گفتن یا برای ارضای خشم یا برای تجلی عشق‌مان هجوم می‌بریم؛ اما با تکیه بر عقلمان کار جمعی و مشارکت عقلانی مستمر سازماندهی شده نمی‌کنیم.

برداشت شخصی از نظام فکر دکتر رنانی



آیا امکان دستیابی به یک
جواب منسجم وجود دارد؟

پایان ده روایت

بالاخره جواب عباس میرزا را چه بدهیم؟

یادتان هست؟ جلد اول کتاب را با این سوال نکته آغاز کردیم: این سوال سالهاست که در جان هر ایرانی افتاده و روح او را آزار می دهد. حدود ۲۰۰ سال پیش در جنگی که میان ایران و روس رخ می دهد. ایران شکست می خورد. عباس میرزا به دلیل ناکامی در جنگ و ایستادن در مقابل قوای قدرتمند روسیه از ناپلئون تقاضای کمک می کند. وقتی نماینده فرانسه می آید قبل از درخواست هر گونه کمک فیزیکی و نظامی و زیرساختی سوالی تاریخی و عجیب می پرسد: عباس میرزا به ژوبر می گوید:

«نمی دانم این قدرتی که شما (اروپایی ها) را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شما چه؟ شما در قشون جنگیدن و فتح کردن و بکار بردن قوای عقلیه متبحرید و حال آنکه ما در جهل و شغب غوطه ور و به ندرت آتیه را در نظر می گیریم. مگر جمعیت و حاصل خیزی و ثروت مشرق زمین از اروپا کمتر است؟ یا آفتاب که قبل از رسیدن به شما به ما می تابد تأثیرات مفیدش در سر ما کمتر از شماست؟ یا خدایی که مراحمش بر جمیع ذرات عالم یکسان است خواسته شما را بر ما برتری دهد؟ گمان نمی کنم. اجنبی حرف بزن! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم؟»

بالاخره جواب عباس میرزا را چه بدهیم؟

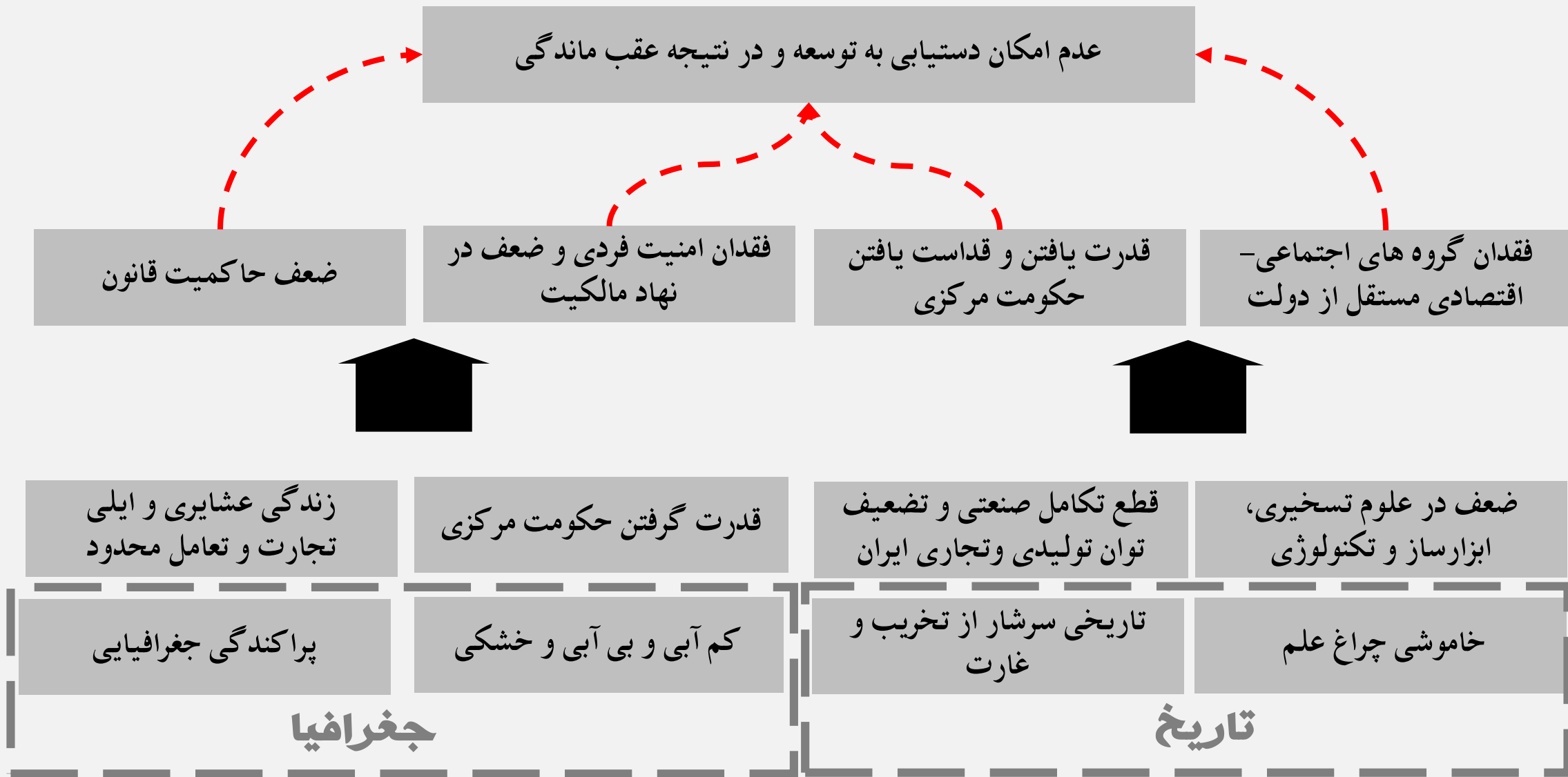
اگر الان عباس میرزا به جای آنکه بگوید اجنبی حرف بزن! از ما بپرسد که ایرانی حرف بزن! بالاخره چرا ایران توسعه پیدا نمی‌کند؟ چه می‌گوییم؟ می‌گوییم:

**کدام
جواب را
به عباس
میرزا می
دهید؟**

- چون اهل گفتگو نیستیم؟
- چون آب و امنیت در ایران کمیاب بوده است؟
- چون غارتگر بار آمده ایم؟
- چون بی نظم و وقت ناشناس هستیم؟
- چون کج خلقیم؟
- چون در ایران فتودالیسم شکل نگرفته بود؟
- چون کسی روزی روزگاری در ایران چراغ علم را خاموش کرد؟
- چون مغول‌ها نه تنها ما را نابود کردند که هزاران صنعت‌گر را نیز با خود به کشورشان بردند؟
- چون ما ظاهر توسعه را دیده ایم اما باطن آن را نمی‌شناسیم؟
- چون ما به اندازه کافی رویا نداریم؟
- چون دولت در ایران ظرفیت حل مساله ندارد؟ یک بار دیگر به خلاصه تحلیل‌ها نگاه کنید.

تفاوت جواب ها در مورد چرایی عقب ماندگی و توسعه نیافتگی ایران بسیار زیاد و گیج کننده است به ده مدل ذهنی ترسیم شده در صفحات آینده نگاه کنید!





عدم امکان دستیابی به توسعه

دشواری اقدام بنیادی و بلندمدت

دشواری اجماع نخبگانی

عدم شکل گیری انرژی متمرکز

ضعف در ساختار سازی و سیستم سازی

عدم اعتماد به دیگران

کم حوصلگی، افق فکری کوتاه مدت

بی نظمی فکری و عملی

قاعده ناپذیری

انتقاد ناپذیری و ضعف در گوش دادن

تفکر قبیله ای-عشیره ای

تفکر استبدادی

خودمداری و عدم دگرپذیری

دکتر رضا داوری اردکانی

عدم امکان دستیابی به توسعه

بی مسالگی و بی پرسشی

عدم هماهنگی و سازواری بین اجزا (ترتیبات و ابزارها و ..)

ناتوانی و نادانی، ناهماهنگی، آشوب

گرته برداری
ناشیانه از غرب

بستگی صوری و ظاهری به توسعه

تشخیص ندادن لازم از غیر لازم، مهم از غیر مهم، امروزی از دیروزی، آسان از مشکل، سودمند از مضر

غلبه ایدئولوژی در مناسبات و طراحی ها

عدم وجود اراده توسعه

عدم وجود خرد توسعه (عقل توسعه)

عدم اولویت توسعه

عدم امکان دستیابی به توسعه

عدم شکل گیری مناسبات فئودالیسم

عدم رشد سرمایه داری

فقدان سه عنصر
بنیادین تمدن مدرن

مانع شکوفایی عقلانیت انسانی،
سکولاریزم اجتماعی و پلورالیسم سیاسی

عدم مالکیت خصوصی بر زمین

پیدایش قدرتی متمرکز و مطلق

وضعیت جغرافیایی، دسترسی محدود به آب

پیوند دین و دولت

دکتر حسین عظیمی

عدم امکان دستیابی به توسعه

وجود ظواهر توسعه یافتگی

انگیزه های ضعیف و منحرف
بازیگران بخاطر نهادهای نامطلوب

آدرس غلط در مسیر توسعه

برنامه های توسعه ای بزرگ و
بی ثمر

مهندسی اجزای توسعه بدون
معماری

اصطکاک، از دست دادن زمان
و انرژی ملی اتلاف زمان و توان

استراتژی های نادرست توسعه

تهیه برنامه های بزرگ و بی
خاصیت و لخت

عشق به میوه و نفرت و نادانی
نسبت به ریشه توسعه

نهادهای ناکارآمد سنگ انداز

پندارهای غلط در مورد مسیر
توسعه

عدم رویکرد استراتژیک به
برنامه ریزی توسعه

عدم امکان دستیابی به توسعه

ضعف در امنیت، ثبات،
حاکمیت قانون و حقوق مالکیت

انگیزه های ضعیف و منحرف
بازیگران بخاطر نهادهای نامطلوب

تنهایی تلخ نخبگان مصلح

کثرت نخبگان فاسد (نبوغ و
مهارت در رانت خواری و غارت)

شکل گیری نهادها و فرهنگ غارتی به جای فرهنگ رقابتی و تولیدی

کم آبی، هزینه بالای استخراج
آب و اقتصاد معیشتی

همسایگانی که چیزی برای
آموختن به ما نداشتند.

شرایط جغرافیایی منجر به زندگی
ایلیاتی و ضعف دولت مرکزی

بالا بودن هزینه دفاع و امنیت

دکتر همایون کاتوزیان

عدم امکان دستیابی به توسعه

فرهنگ کوتاه مدت

جامعه کلنگی و بی حافظه
(انقطاع تجربه و عدم رشد پیوسته و پایدار)

فردپرستی و منجی خواهی و آرمان
اندیشی افراطی در عرصه عمومی

عدم ثبات سیاسی
عدم پیش بینی پذیری سیاسی

عدم انباشت سرمایه به خاطر عدم پیش بینی پذیری اقتصادی
(بخاطر عدم احساس امنیت و اعتماد به آینده)

ساختار قدرت در ایران (بحران مشروعیت و جانشینی)

شاه خدایی و بی اعتباری جان و مال مردم

دکتر مقصود فراستخواه

عدم امکان دستیابی به توسعه

میل بالا به پیشرفت و توسعه در برابر
خلفیات محدود کننده و ضد توسعه

زیست اجتماعی به عنوان مستعمره ساختار و سیستم هایی
که عقلانیت در آن ها نهادینه نشده

عدم گفتگو و شکاف اعتماد بین
حکومت، جامعه مدنی و مردم

خلفیات ضد توسعه ای

کمبود کنشگران مرزی

وزن زیاد تاریخ ملی و قفل شدگی به تاریخ

فقدان مدینه عاقله و گرامر اجتماعی سنتی و نامناسب

عدم امکان دستیابی به توسعه

سلطه گری و سلطه پذیری

فقدان همکاریِ جمعیِ عقلانیِ پایدارِ سازمان یافته

ناتوانی در مشارکت و حل مساله جمعی

رشد جسمی تمدنی به خاطر خرید علم و فناوری
ضعف درونی تمدنی به خاطر عدم تولید عقلانیت

جامعه بی رویا

ضعف در عقلانیت اجتماعی (و نه در عقل انسانی فردی)

فقدان توانایی گفتگو و هم شنوی

جامعه بی کودکی

عدم پیشرفت در مسیر به توسعه

برخورد به قسمت سخت توسعه و عدم کارآیی تکنولوژی، ابزار، ساخت و سازها

عدم تناسب خواسته ها با ظرفیت ها (پیل توسعه و پراید توان و عملکرد حکمرانی)

فعال شدن چرخه قهقرایی فلاکت (بی اعتمادی، ناکارآمدی، فساد و نابرابری)



شکل گیری جامعه ائتلاف های توزیعی (رقابت بر سر رانت کیک کوچک)



ظرفیت سازمانی پایین: ظرفیت پایین حکومت در اجرا

نقض بی طرفی حکومت

ظرفیت سیاست گذاری پایین: توان کم حکومت در انتخاب های هوشمندانه و یافتن راه حل

ظرفیت سیاسی پایین حکومت: توان مذاکره، اجماع و ائتلاف سازی و تعامل با بازیگران قدرتمند، جامعه مدنی و مردم

انبوهی از دلایل، متغیرها، چرایی ها و سردرگمی مجدد!

یک مساله جالب که وجود دارد این است که وقتی ما این ده روایت را می خوانیم ممکن است دوباره سردرگم شویم. سیاهه ای از دلایل و جواب ها و تبیین ها پیش روی ما قرار می گیرد. هر کدام نیز به نوعی توضیح دهنده و قانع کننده هستند. به این فهرست نگاه کنیم:

- فرهنگ و رویکرد غارتی
- بی عقلی توسعه (بی خردی توسعه)
- آسمان پرستاره، زمین سنگلاخ
- عدم انرژی متمرکز
- شخصیت ضد توسعه ایرانی
- خاموشی چراغ علم در ایران
- آب گران و نفت ارزان
- عدم مالکیت خصوصی بر زمین
- اجماع ناپذیری نخبگان
- عدم شکل گیری پلورالیسم سیاسی در ایران
- شاه خدایی و عدم حرمت جان و مال مردم
- برنامه ریزی نادرست توسعه (برنامه ریزی جامع)
- گرتة برداری
- میل توسعه اما فقدان اراده توسعه
- بی کودکی
- بی رویایی
- پیل و پراید ناهمخوان
- بروکراسی ناکارآمد
- و

انگار یک جای کار ایراد دارد!

دستمبندے تحلیل‌هاک
توسعه نیافتگے ایران

پایان ده روایت

دسته بندی ده روایت

اگر بخواهیم این ده روایت را دسته بندی کنیم می توانیم بر مبنای دو معیار دسته بندی کنیم. اول اینکه برخی از این روایت ها برای پاسخ دادن به مساله عقب ماندگی ایران، ریشه ها را کاویده اند تا اینکه بتوانند دلایل تاریخی این مساله را پیدا کنند. برخی اما بیشتر به متغیرهای امروزی و اکنونی پرداخته اند.

همچنین برخی نویسندگان به صورت مستقیم یا غیرمستقیم راهبردهای توسعه یافتگی را پیشنهاد داده اند و یا اینکه سرنخ های اصلی آن را معرفی کرده اند و برخی کمتر دغدغه چنین کاری داشته اند. بدین ترتیب ما به چهار منطقه می رسیم که در تصویر می بینید. اما باز هم به یک جواب منسجم نمی رسیم.

رویکرد معطوف به
راه حل (اشاره
صریح یا ضمنی به
راهبردها)

دکتر رنانی
دکتر سریع القلم
دکتر فاضلی
دکتر عظیمی

رویکرد معطوف به
تحلیل (عدم اشاره
صریح یا ضمنی به
راهبردها)

دکتر داوری اردکانی

دکتر فراستخواه

استاد رضاقلی
دکتر زیباکلام
دکتر علمداری
دکتر کاتوزیان

نگاه معاصر
توجه به متغیرهای امروزی

نگاه تاریخی
جستجو در ریشه های
تاریخی

گونه‌شناسی تحلیل‌ها توسعه نیافتگی

○ به گونه دیگری نیز می‌شود تحلیل کرد؛ بر مبنای گونه‌شناسی. اگر این ده روایتی که با هم تا کنون مرور کردیم به علاوه سایر منابع و مطالعات دیگر را کنار هم بگذاریم متوجه می‌شویم که با گونه‌های شش‌گانه زیر روبرو هستیم:

- تحلیل‌های فرهنگ محور
- تحلیل‌های سیاست محور
- تحلیل‌های اقتصاد محور
- تحلیل‌های اجتماع محور
- تحلیل‌های جغرافیا محور
- تحلیل‌های جهان محور

هر چند این تحلیل‌ها هم پوشانی‌ها و بده بستان‌هایی هم با یکدیگر دارند اما تفکیک آن می‌تواند در سامان بخشیدن به ذهن و تحلیل کمک کند.

یادآوری: بخشی از مطالبی که در ادامه می‌آید از این [منبع](#) (سایت پرسمان) برداشته شده است.

تحلیل‌ها و فرهنگ‌محور

○ فرهنگ‌گرایانی که توسعه غربی را ریشه‌یابی می‌کنند، معمولاً علل آن را در برخی ریشه‌های فرهنگی خاص همچون **حقوق و تکالیف برآمده از سنت حقوق رومی، غلبه فرهنگ کار و ثروت‌اندوزی ناشی از مذهب پروتستان، فرهنگ دنیاگرایی یهودی، پدیدآمدن ارزش‌های انسان‌محور، رفاه‌طلبی، و فردگرایی در غرب جدید** می‌یابند.

○ برخی معتقدند ریشه‌های توسعه غرب در عصر جدید، **سنت‌های عقلانی فلسفی در یونان** باستان بوده است که بعد از رنسانس احیا شد و نهضت جدید مدرن را بنیاد نهاد.

○ در ایران نیز ریشه‌یابی‌های مربوط به فرهنگ و اندیشه به عنوان عوامل عقب‌ماندگی جایگاهی مهم داشته است. اولین تلاشگران فکری ایرانی مانند ملکم‌خان، آخوندزاده و آقاخان از وضعیت فرهنگی عمومی، آموزش‌نیافتگی مردم، فقدان آگاهی و **نبود اخلاق موافق توسعه** گلایه می‌کردند. در مقابل روشنفکران سکولار و در همراهی با دغدغه‌مندان جهان اسلام که دورشدن از اسلام را عامل عقب‌ماندگی می‌دانند، گروهی دیگر از روشنفکران با نقد روشنفکری، ریشه‌های عقب‌ماندگی ایران را در عصر جدید، **خودباختگی فکری ایرانیان در مقابل غرب** و اتکا نداشتن به فرهنگ و اندیشه بومی دانسته‌اند. در راس این گروه جلال آل احمد و کتاب «غرب‌زدگی» قرار دارد که بسیار پرنفوذ بوده است.

در تحلیل‌های اقتصاد محور بیشتر از منظر اقتصاد، سرمایه، شیوه تولید، نفتی شدن اقتصاد ایران و نبود نظام اقتصاد آزاد و رقابتی تاکید شده است.

○ در تحلیل برخی متفکران جهانی، اهمیت **مساله انباشت سرمایه** در خیزش دنیای جدید تاکید شده است.

○ مارکس و انگلس که بنیان‌گذاران تحلیل براساس اولویت اقتصاد بر سایر بخش‌های اجتماعی هستند، ریشه تحول اروپای معاصر را در تحولات طبقاتی و اقتصادی اواخر قرون وسطی و خیزش طبقه متوسط می‌دیدند. مارکس به این نکته تاکید می‌کند که در حالی که شیوه فعالیت اقتصادی و سبک معیشتی در غرب از ابتدا، براساس **فئودالیسم و شیوه‌ای خاص از بهره‌برداری از زمین** بوده است، در شرق، این شیوه هرگز وجود نداشته است. در غرب، به دلیل فراوانی آب عملاً صورت‌بندی اقتصادی به گونه‌ای درآمد بود که از روی کارآمدن قدرت‌های استبدادی ممانعت می‌کرد و در مقابل، همین موجب تحکیم ساختار فئودالی در اروپا شده است.

○ در ایران به تحلیل اوضاع بر این اساس بسیار توجه شده است؛ دکتر احمد سیف، دکتر همایون کاتوزیان و دکتر مصطفی وطن‌خواه از جمله این افرادند.

تحلیل‌های اقتصادمحور

○ علاوه بر تحلیل‌های فوق، کاتوزیان و بسیاری دیگر در تحلیل‌های اقتصادی خود در ریشه‌یابی علل عقب‌ماندگی، **بر نفتی‌شدن ساختار اقتصاد ایران** به عنوان عامل تشدیدکننده عقب‌ماندگی اقتصادی و ضعف پویایی و تولید درونی آن تاکید کرده‌اند. که عملاً این درآمد به نوعی اقتصاد ما را دچار کسالت کرده است، فساد و تبلی را در میان ما رواج داده است و ناکارآمدی‌های ما را پوشش داده است و موجب تقویت ساخت استبدادی دولت شده است.

○ اساتیدی چون دکتر موسی غنی نژاد معتقدند مهمترین عامل توسعه **وجود یک نظام اقتصاد آزاد مبتنی بر اصل رقابت** است. به وجود آمدن اقتصاد آزاد، مستلزم وجود یکسری نهادهایی است که مهمترین آنها آزادی‌های فردی، حقوق مالکیت فردی و حکومت قانون به معنی مخالف استبداد است. عامل اقتصادی خودش عامل فرهنگی هم هست. یعنی وقتی در یک اقتصادی آزادسازی انجام می‌دهید، دارید یک فرهنگی را آنجا ترویج می‌کنید، فرهنگ اعتقاد به آزادی فردی و اعتقاد به حقوق مالکیت فردی.

○ قانون اساسی و کل حاکمیت با اقتصاد آزاد مخالف نیست. مشکل بیشتر در رده‌های میانی مدیریتی است، آنجایی که مدیران دولتی منفعتشان درگیر است و در برابر انجام اصلاحات مقاومت می‌کنند.

تحلیل‌ها و سیاست محور

برخی تحلیل‌گران اولویت سیاست و امور سیاسی بر سایر ابعاد حیات اجتماعی باور دارند، و به مسایل زیر اشاره می‌کنند:

- **افق فکری و اراده رهبران سیاسی:** برخی معتقدند اراده رهبران این جوامع، اندیشه و عملکرد آنها و تصمیمات دولتمردان در پیشرفت/پسرفت این کشورها نقش نهایی را ایفا کرده است. مثال: لی در سنگاپور.
- **نبود دولت - بروکراسی قدرتمند:** فقدان دولت کارآمد باعث شده بسیاری از انرژی‌ها و توانایی‌های این جوامع طی حرکت‌های کور و پوپولیستی هدر برود. با توجه به تعریف ماکس وبر از دولت یعنی انحصار کاربرد مشروع قدرت فیزیکی در درون سرزمین خاص، ایران در قرن نوزدهم دارای دولت نبوده است.
- **نظام‌های سیاسی با دسترسی بسته:** بر اساس مطالعات داگلاس نورث نظم‌های با دسترسی بسته نیز می‌تواند مانع توسعه شود. در ساختار جوامع دارای دسترسی بسته، نبود قوانین مکتوب، و منوط بودن اعمال حکومت به رأی شخص حاکم منجر به شیوع بی‌هنجاری در سطح جامعه حداقل در حوزه امور عمومی و جمعی می‌گردد.
- **فرهنگ سیاسی:** جا افتادن فرهنگ آمریت - تابعیت در جامعه ایران به جای فرهنگ مشارکت که منجر به انتظار همه چیز از حکومت داشتن و در عین حال نسبت به حکام و وعده‌هایشان بی‌اعتمادبودن؛ فرصت - طلبی؛ انفعال؛ کناره‌گیری؛ اعتراض سرپوشیده و ترس؛ اعتراض‌های صوفیانه؛ یا هیجانی و عصبی و موقتی می‌شود.

تحلیل‌های اجتماع محور

تحلیل‌های جامعه‌شناختی، عموماً سعی دارند تا موانع توسعه را در ساختار اجتماعی یک جامعه بیابند، به این معنا که آنها باور دارند جوامع به لحاظ دارا بودن ساختارهای اجتماعی خاص و در کل مناسبات اجتماعی حاکم بر آنها دارای توانایی یا عدم توانایی حرکت به سوی توسعه هستند.

○ در تحلیل‌های جامعه‌شناختی، معمولاً به مولفه‌هایی مانند **میزان انسجام یا عدم انسجام اجتماعی، میزان همگن بودن گروه‌های اجتماعی،** حجم شکاف‌های موجود در مناسبات و شدت ستیزه‌های اجتماعی و در نهایت وجود طبقات موافق و مخالف توسعه توجه می‌شود.

○ به عنوان مثال در تحلیل‌هایی که از علل توسعه ژاپن ارائه می‌شود، معمولاً ساخت اجتماعی همگن آن کشور و نبود **تفاوت‌ها و تضادها اجتماعی حول مذهب، زبان و قومیت** را از دلایل تسریع‌بخش توسعه آن کشور دانسته‌اند. در حالی که معمولاً کشورهای آسیایی یا آفریقایی بسیاری را می‌شناسیم که تداوم ساختار اجتماعی قومی-قبیله‌ای و ستیزه‌های اجتماعی (مذهبی) و تفاوت‌های اجتماعی (زبان متفاوت) مانع حرکت نیرومند به سوی توسعه شده است.

تحلیل‌ها و جهان محور

در تحلیل‌های جهان محور بیشتر بر این دو مولفه تاکید می‌شود:

- **نقش پیرامونی در نظام جهانی:** در این دیدگاه ایران نقشی پیرامونی در نظام سرمایه داری جهانی داشته. ایران از اواخر دوره صفویه وارد چنین نامعادله نابرابری شد و در دوره قاجار و پهلوی با اوج پیامدهای ناگوار آن مواجه شد. پیرامونی بودن مطابق نظریه والرشتاین ایجاب می‌کرد که کشورهای پیرامونی به مبداء تامین مواد خام یا بازار مصرف کالاهای کشورهای مرکز تبدیل شوند. همچنین کشورهای پیرامونی از آنجا که از مناسبات نابرابر اقتصادی جهان تاثیر می‌پذیرند می‌کوشند تا به سرعت عقب ماندگی خود را از طریق واردات تکنولوژی‌های کشورهای پیشرفته تامین نموده و سریعاً به توسعه دست یابند. پیرامونی بودن، تداوم حاکمیت‌های اقتدارگرا را توجیه می‌کند که در صدد راهبری کشور به سوی پیشرفت در کوتاه‌ترین زمان ممکن هستند.
- **نهادی شدن نفوذ سیاسی خارجی:** نفوذ بیگانگان به ویژه در دوره قاجار و پهلوی در مراکز تصمیم‌گیری و تعیین سرنوشت کشور که شواهد و مدارک زیادی دال بر این دیدگاه وجود دارد.
- **مخاصمه ایدئولوژیک و دشمنی‌های نظام بین الملل:** برخی تحلیل‌ها بر این استوارند که نظام بین‌الملل به رهبری آمریکا نمی‌خواهد ایران رشد کند. ایرانی که نشانه اسلام استعمارستیز و استکبارستیز است.
- به عبارت دیگر این تحلیل‌ها، بر سه گانه **استعمار، استکبار و استثمار** تاکید می‌کنند.

تحلیل‌ها و جغرافیامحور

در این گونه تحلیل‌ها، جغرافیا نقش مهمی بازی می‌کند. این تحلیل‌ها را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد.

- **جغرافیای زیستی:** که تاکید بر پراکندگی جغرافیایی، عدم دسترسی آسان و کمبود آب دارند.
- **جغرافیای سیاسی:** که تاکید بر تنش‌ها و جنگ‌ها با ملل دیگر دارد و همچنین تاثیرپذیرفتن از جنگ‌ها و تنش‌های مذهبی (ورود اسلام به ایران)

○ کمبود آب و شرایط اقلیمی و جغرافیایی ایران که موجب پراکندگی و دور بودن مناطق محل زندگی انسان‌ها و نزاع و درگیری بین اقوام می‌شده، هجوم اقوام و قبایل از بیرون و تاثیر منفی بر ساختار نهادهای اجتماعی

○ دکتر زیباکلام، استاد علی رضاقلی (والا)، دکتر همایون کاتوزیان و ... نیز بر تاثیر عوامل جغرافیایی از جمله کمبود و پراکندگی آب را در شکل‌گیری تمدن ایرانی بسیار مهم می‌داند.

تحلیلی بر تحلیل‌ها

○ برخی معتقدند **فرهنگ** ایرانی علت توسعه نیافتگی ماست. یعنی مجموعه باورهای کلیدی، ارزش‌های بنیادی و روایت‌های جمعی و عادت‌های اجتماعی ما مانع توسعه است. برخی **اقتصاد و سازوکارهای اقتصادی** را نقطه کور توسعه می‌دانند. برخی از منظر **سیاست** به توسعه نیافتگی می‌نگرند. یعنی عدم تشکیل دولت مرکزی مقید پاسخگو، دولت-ملت و افق فکری و اراده رهبران سیاسی و یا نهاد سیاست با دسترسی بسته را علت اصلی می‌دانند. برخی تفاوت‌ها و تضادهای **اجتماعی** را گره اصلی توسعه می‌دانند.

○ برخی نیز **تاریخ و جغرافیای زیستی و سیاسی** را موثر می‌دانند یعنی کم‌آبی، پُر نفتی و پراکندگی جغرافیایی. همچنین جغرافیای سیاسی نیز در برخی تحلیل‌ها موثر بوده است، مورد هجوم واقع شدن توسط سایر ملل (مانند حمله مغول‌ها) و یا هجوم آوردن به سایر ملل (مانند یورش‌های سلطان محمود و نادرشاه) و یا تاثیر پذیرفتن از رخداد‌های کشورهای دیگر به واسطه دین مشترک (اسلام) نیز می‌تواند بخشی از مسایل را تحلیل کند.

مشکل آنجاست که این تحلیل‌ها یا بی‌آغازند یا **ناتمام!** به عنوان مثال آنهایی که می‌گویند جغرافیا، باید تا آخر مسیر را تشریح کنند و بگویند که **جغرافیا چگونه خود را در سفره‌های ما نشان می‌دهد؟** یا آنهایی که به عدم تشکیل دولت مدرن و بخش خصوصی قدرتمند قائل هستند باید بگویند که **چرا دولت مدرن/بخش خصوصی مستقل تشکیل نشد؟** یا آن‌ها که معتقدند ایرانی‌ها چاپلوس و پنهان‌کارند باید بگویند که **چرا چنین هستیم؟** و این پنهان‌کاری منجر به چه چیزی می‌شود؟

مشکل مشترک تحلیل‌ها

در جلد بعدی کتاب خواهیم کوشید
تمام این دیدگاه ها را در کنار هم
قرار دهم و یک **روایت ترکیبی**
شخصی ارائه کنم که این ها را
بهم مرتبط کند و زنجیره ای
معنادار تولید کند.

بخشی از منابع و مراجع (جلدهای اول تا چهارم)

- نگاهی به کتاب ما چگونه ما شدیم؟
- گفتگو با دکتر داکتر رضا داوری اردکانی
- روایت استاد داوری اردکانی از زوال خرد در زمانه عقیم توسعه نیافتگی
- وبسایت محمدرضا پایدار (آقای نارنجی) که خلاصه چند کتاب مهم را ارائه کرده
- دیدگاه های دکتر حسین عظیمی
- دکتر عظیمی: دیدگاه نگران توسعه ایران
- نظریه توسعه در اندیشه دکتر عظیمی
- نقد و تحلیل اندیشه دکتر حسین عظیمی
- بررسی تحلیلی اندیشه دکتر عظیمی
- نظریه استبداد تاریخی ایرانی-دکتر کاتوزیان
- مصاحبه با کاظم علمداری ۱
- مصاحبه با کاظم علمداری ۲
- نقد کتاب چرا غرب پیش رفت و ...
- وبسایت دکتر محسن رنانی
- وبسایت دکتر سریع القلم
- کانال شخصی دکتر محمد فاضلی
- وبسایت پویش فکری توسعه
- وبسایت استاد رضا علی قلی
- نوشته ها و سخنرانی های دکتر فراستخواه
- تحلیل و ارزیابی نظریات دکتر سریع القلم
- برداشتی از دکتر مورد سریع القلم و دومین برداشت
- وبسایت پرسمان، ایران و مساله توسعه یافتگی

پایان جلد ۴؛ بازنشر مطالب این کتاب با ذکر کامل منبع مجاز است.
دریافت جلد اول ([دانلود](#))، جلد دوم ([دانلود](#)) و جلد سوم ([دانلود](#))

جلد ۵: ترکیب ۱۰ دیدگاه در روایتی واحد در جواب چرا ایران عقب ماند؟ (بهزودی)
جلد ۶: استراتژی توسعه ایران؛ روزنه‌ای میان بن‌بست‌ها (بهزودی)



برای مشاهده محتوای موجود در کانال
تلگرامی، اینستاگرام، لینکدین و وبسایت
شخصی کلیک کنید



دکتر مجتبی لشکر بلوکی